



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

چهارشنبه ۲۷ دسمبر ۲۰۲۳

حمید انوری

ششم جلدی - تجاوز ننگین روسیه بر افغانستان

یا

مرحله "نوین و تکاملی" کودتای خونین هفتم ثور

آنگاه که کودتاچیان بی آرم هفتم ثوری مرگ خود و زوال کودتای "برگشت ناپذیر" شانرا در کشور به خاک و خون نشسته ما حتمی دانستند، دست به دامان اربابان روسی شان بردند و زبونه از آن جانیان قرن تقاضای کمک نموده و با حقارت تمام خواستار تجاوز روسیه بر افغانستان عزیز ما گردیده و نام آن تجاوز ننگین را گذاشتند "مرحله نوین و تکاملی انقلاب برگشت ناپذیر ثور".

آن زنازادگان تاریخ حتی معنی "انقلاب" و "برگشت ناپذیر" را نیز نمی دانستند و از الفبای "انقلاب" الف هم در جگر شان نبود. آنان با بی شرمی تمام فقط چند اصطلاح را در مکتب "کی جی بی" آن زمان روسیه، از بر نموده بودند: "امپریالیزم غرب"، "شیوو نیزم چین"، "ارتجاع منطقه" و...، آن شرف باختگان تاریخ چیزی بنام "حقوق بشر"، "حق تعین سرنوشت"، "آزادی بیان"، "آزادی اندیشه و عقیده"، "عدالت اجتماعی" و... در قاموس شان نبود و کوچکترین آشنائی با آن یا نداشتند و یا هم اجازه نداشتند الف تا ب بدانند، بدانها فکر کنند و یا معنی و مفهوم آنها را فرا گیرند. بال شان می سوخت که حتی در مورد اظهار نظر کرده یا هم سوالی مطرح کنند. کته سران کودتاچی چنان مغز شوئی گردیده بودند که فکر میکردند "علی آباد، شهر است". هنوز به یاد داریم که "ببرک دربارمل" حتی قادر نبود "امپریالیزم" را درست تلفظ کند، آن وطن فروش بی همه چیز فریاد میزد "امپریالیزم". سطح دانش سیاسی آنان از ببرک و ترک گرفته تا نجیب و اناهیتا و جمیله پلوشه و خورد و ریزه

شان، در همان زمان تحت صفر قرار داشت. آنان با تمام معنی مغزشویی گردیده بودند و به غلامان حلقه به گوش و طوق غلامی بر گردن مبدل گردیده بودند.

کودتاجیان شرف باخته هفتم ثوری که متشکل بودند از یک مشت افراد وامانده و مردم رانده و خدا شرماند، با نظاره کردن نظامیان سرخ روسی در افغانستان، به اصطلاح عامیانه مردم ما "شادی مرگ" شده و به وجد آمده بودند، سر از پا نمی شناختند و چنان در خوش خدمتی به تجاوزگران روسی غرق شدند که تو گوئی "هرگز نبود از پی امروز، فردائی".

"انقلاب ظفر نمون و برگشت ناپذیر" آن تخم حرام، به یک تجاوز وحشیانه و ننگین امتداد یافت و "ببرک" شیاد، آن مرحله ننگین و خونین را "مرحله ظفر نمون" نامید.

[... ببرک کارمل رهبر حزب پرچم، نجیب را این گونه توصیف مینماید: "... در اینکه دوکتور نجیب الله یک شیاد و شارلاتان و کلاه بردار بزرگ حزب ما و تاریخ کشور ما است، شک و تردیدی نباید داشته باشید."] (اردو و سیاست، ۳۹۵)

(... آقای نصرالله ستانکزی در زندان، جاسوسی میکرد داخل زندان و از زبان زندانی ها گپ می گرفت و همراهی خود قرآن شریف داشت در حالیکه در زندان تحقیق کنندگان صرف دنبال یک ثبوت می گشتند و هیچ کسی اجازه و یا باخود قرآن و کتابهای دینی نداشت...) (خاطرات زندانی بلاک دوم، زون مرکزی - نوشته استاد احمدعلی فیضی)

(... در رمضان ۱۳۶۳ و سال ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ زندانیان را از بلاک دوم منزل سوم و بلاک دوم منزل دوم که همه اعدامیان بودند نام خوانی میکردند و بسوی بلاک اول میبردند و در مقابل آشپز خانه از هر یک خون میگرفتند و آنها را شهید می ساختن من در کتاب خونین پنجره چشم دید خود را نوشته ام...) محمد حامد بارکزی

ببرک شیاد در یکی از جلسات حزبی خطاب به جانیمان و بانیمان حزب منفور خود فریاد برآورد: "رفقا! باید به صراحت به شما خاطر نشان بسازم: کی کیست؟ چگونه باید شناخت؟ افغان وطن پرست کیست؟ وطن پرست آتشین افغان نوین کیست؟ کسی که وفادار به دوستی افغان - شوروی باشد، این ملاک عمل ماست."

بلی! او چنان غرق در مزدوری و غلامی به روسهای تجاوزگر شده بود که ملاک وطن پرستی و وطن دوستی را در غلامی با روسها جست و جو میکرد.

جنرالان متجاوز روسی در افغانستان و نیز مشاوران ملکی- نظامی روسی در افغانستان، ببرک را یک فرد دایم الخمر و پست تشخیص داده بودند و نجیب را یک قتل جنایتکار و خونریز و وحشی.

تره کی در تمام افغانستان به "خره کی" و "کودن" شهرت یافته بود. حفیظ الله امین و اسدالله امین و چند ناامین دیگر نیز چنان به کشتار هموطنان ما خو گرفته بودند که اگر روزی یا شبی خون انسانی را نمی ریختند، دیوانه می شدند و عربده میکشیدند و بدمستی میکردند.

"... هر رفیق حزبی شیوه مخصوص خود را در کشتن و شکنجه افراد داشتند. اسدالله سروری قصاب درجه یک این رژیم که سمت ریاست سازمان اطلاعاتی (اگسا) را بعهده داشت هر شب به دهها و صدها تن را در زیر شکنجه در زندان صدارت از بین میبرد. سروری در تعاملات اداری خود زمانیکه شفاهی یا تحریری دستور رمزی میداد که {مجرم به پاکستان اعزام شود} بمعنی اعدام آن شخص بود. عبدالله امین برادر حفیظ الله امین که بحیث رئیس زون شمال، ولایات شمال افغانستان را زیر نظر داشت، هزاران تن از زندانیان را توسط طیارات ترانسپورتنی هنگامیکه بر فراز کاسه کوه های سالنگ میرسید، از هوا به پائین پرتاب نموده از بین میبرد. منصور هاشمی وزیر آب و برق به صد ها تن از مردم ولایت بدخشان، تخار و کندز را دست و پا بسته در صندوق ها و مقدار سنگ می انداخت و یا بطور انفرادی بجان افراد سنگی را می بست و به دریای کوچک و آمو غرق میکرد. صاحبجان صحرایی والی کندز یکی دیگر از جنایتکاران رژیم در مجلس وزیران پیشنهاد نموده بود که، زمانیکه یکنفر بحیث مجرم گزارش داده شد، دیگر ضرورتی به محکمه و تحقیق نباید باشد. و با همین طرز دید، به صد ها تن از جوانان مکاتب را در شمال افغانستان قتل عام کرد.

صدیق عالمیار والی بلخ شبانه وقتی قیود شبگردی وضع میگردید، لباس مخصوص چرمی به تن میکرد و با نوشیدن شراب از خود بیخود شده و همیشه میگفت ((رفیق ها! بیائید که امشو خوده گلگون کنیم.)) و با دست خود به کشتن و قصابی مردم می پرداخت. برادر اش عارف عالمیار که رئیس ترانسپورت ها در کابل بود نیز همین روش را در کشتن جوانان و اختطاف دختران و زنان داشت که بعد از تجاوز به آنان سر به نیست می شدند. قادر والی بغلان که در زمان داوود خان خورد ضابط بود و به جرم جنایت به هشت سال زندان محکوم شده بود، بعد از کودتای ثور از زندان رها شده، به بدترین اعمال غیر اخلاقی دست زده و به صد ها تن را بیگناه از بین برد. عبدالاحد ولسی والی غزنی ظاهراً لباس سفید پوشیده و دستار بر سر میکرد، به صد ها تن از روحانیون را بجرم اخوانی بودن زنده بگور کرد. جگرن عبدالرشید لاجورد قومندان لیسه عسکری کابل که اصلاً از قوم اندر غزنی بود، عقده های شخصی خود را زیر عنوان فعالیت های انقلابی جا داده و کسانی را که از سالها با آنها دشمنی داشت، بجرم ضد انقلاب خودش بقتل رسانیده است. دگرمن گل آغا

والی هرات در قیام مردمی هرات به هزاران هزار تن را در سال ۱۳۵۸/۱۹۷۹ از بین برد. والی های جنایتکار دیگر چون محمد خان آفت در ولایت فراه و بعداً در ولایت لوگر، عزیزالله وگری که بعد (توفان) تخلص میکرد در ولایت فاریاب، انجنیر ظریف والی کندهار که یکبار چهل و هشت تن از سران قومی ولسوالی دند را با ساطور در دفتر کارش به قتل رسانیده، دهنشین والی شبرغان از جمله جنایتکارانی اند که شرح آن در این مبحث گنجایش ندارد.... " تاریخ و روزنامه نگاری در افغانستان

- نوشته دکتور محمد حلیم تنویر (صفحه ۲۳۸) جدی ۱۳۷۸

کودتاچیان هفتم ثوری حتی به حزبی های خود نیز رحم نمی کردند و خلقی خون پرچمی میریخت و پرچمی سر خلقی می برید.

این تخم حرام را روسها همینگونه طی سالیان متمادی آموزش داده بودند.

و آنگاه که وحشت شکست و مرگ و حقارت آنان را فراگرفت، از روسهای وحشی خواستار کمک و معاونت گردیدند و سر در پای تجاوزگران روسی گذاشتند و به پابوسی مشغول گردیدند و در نتیجه کشور زیبای ما مورد تجاوز وحشیانه روسیه قرار گرفت. ده سال تجاوز ادامه یافت، بیش از یک و نیم میلیون افغان آزاده جان های شیرین شانرا از دست دادند، هفت میلیون افغان آواره و بی خانمان گردیدند، هزاران هزار از هموطنان شریف ما زندانی گردیده و بعد هم بصورت فردی و یا هم دستجمعی قتل عام گردیده و در گور های دستجمعی شبانه زیر خاک گردیدند. کشور به ویرانه مبدل گردید، هست و بود و دار و ندار کشور به یغما رفت، و...، این بود اندکی از بسیار و ذره از خروار و قطره از ابحار جنایات کودتاچیان هفتم ثوری و "مرحله نوین و تکاملی" آن، یعنی تجاوز وحشیانه اردوی سرخ روسی به کشور آبائی ما.

{ ... به گواهی داکتر آرماکورا گزارشگر کمیته حقوق بشر ملل متحد، خاد در پهلوی زندانها و نظارتخانه های رسمی متعدد در سرتاسر افغانستان، حد اقل چهارصد زندان غیر رسمی تنها در شهر کابل داشت. تعداد زندانیان سیاسی خاد تنها در محبس پلچرخ در عین وقت بیش از ۳۰۰۰۰ بود و سالانه بیش از ۲۴۰۰ تا ۳۰۰۰ زندانی توسط مؤظفین خاد و رهبری زندان پل چرخ از بلاک اول این زندان با موتر های بدون شیشه به پولیگون ها منتقل و با قساوت زیاد تیرباران میشدند / زندان های ولایات وضع بهتر از این نداشت. خاد به تدریج مبدل به حکومتی در درون حکومت وقت شد. ثانیاً دستگاه خاد تحت رهنمائی مشاورین روسی در پهلوی شکنجه جسمی که در اگسا و کام هم بصورت سیستماتیک وجود داشت، شکنجه دوامدار روحی را افزود. به همین علت صد ها

زندانی کاملاً دیوانه، زندان پلچرخی را ترک کردند. ثالثاً در چوکات خاد تشکیلات نمایشی مسخره نئی بنام خارنوالی و محکمه اختصاصی انقلابی به هدف خاک پاشیدن به چشم جهانیان براه انداخته شده بود. از مستنطق تا خارنوال و قاضی همه مامور و معاشگیر خاد بودند. رابعاً خاد لشکری متشکل از فرقه ها و لوا ها مسلح با اسلحه ثقیله داشت و در تخریب قریه های افغانستان سهم فعال ایفا نمود. از سال ۱۳۶۲ (۱۹۸۳) به بعد خاد از ک.گ.ب (KGB/КГБ). صلاحیت و منابع مالی و اسلحه را برای استخدام ده ها هزار نفر دیگر برای تأسیس قطعات نظامی سرکوبگر بدست آورد. از این منابع برای تشکیل گروه های ملیشه جدید که به گلیم جمع و کندک قومی مشهور بودند و خرید برخی گروه های ملیشه تنظیمی استفاده بعمل می آمد. قساوت و بیرحمی قطعات خاد و ملیشیه های آن در شهر ها و قریه جات افغانستان زبازد عام و خاص بود... { گرفته شده از "نجب و کمونست ها را بشناسیم" ... محمد آصف صافی از "جگتورن نور احمد تره خیلی مشهور به "کتور" نام برد و افزود:

"همو در سال ۱۹۷۸ در جریان گپهای دیگر چنین یاد کرد: من هم به دستور قوماندان شهناز [نتی] به ارگ رفته بودم. پس از آنکه سردار داوود امام الدین را زخمی ساخت، به پانزده نفر از کماندوهایم قومانده "اور" (آتش) دادم. داوود و همه اعضای فامیلش کشته شدند. وقتی مطمئن شدم که دیگر کسی از آنها زنده نمانده، رفتم و **تفنگچه سفید** داوود خان را گرفتم.

به گفته آن دوست، نور احمد تره خیلی کتور، پس از اعتراف به فرمان کشتار خانواده محمد داوود، در نوامبر ۱۹۸۳ به فرمان احمد شاه مسعود در پیشغور (**پنجشیر**) به دار آویخته شد" (و آن گلوله باران بامداد بهار - صبورالله سیاسنگ)

ببرک کارمل در سال ۱۹۸۵ در دیداری با کورباچف رهبر شوروی آن زمان در ماسکو در مورد کارکرد های حزب خود چنین توضیح داده بود: **"... ما در اگسا، سازمان شکنجه امین چهل هزار ساعت بند دستی کشته شدگان را به دست آوردیم..."** (آخرین ملاقات ببرک کارمل با گورباچوف - میر عصمت الله سادات)

البته چهل هزار قربانی تنها در ریاست اگسا در کابل بود، آنهم در ظرف یک سال و چنده ماه، اینکه چه تعداد در پلیگون پلچرخی سر به نیست شده بودند و چه تعداد دیگر در زندان های متعدد مرکز و ولایات، شامل این چهل هزار قربانی حزب نمی شوند و نیز اینکه ببرک و نجیب در زمان زمامداری شان هزاران هزار دیگر را نیست و نابود نمودند، سخنی است جدا.

"... نجیب یکی از قسی القلب ترین و جنایتکارترین رهبران احزاب خلق و پرچم میباید که در دوران پوهنتون به نجیب گاو شهرت داشته، اما بعدها روسها و همکارانش از او بنام چوچه سگ و روباه بویناک یاد نموده اند .

داکتر نجیب هم یکی از جاسوسان کی جی بی با نام مستعار "پوتومک" بود که در هنگام تجاوز قوای شوروی با نیروهای اشغال گر اردوی سرخ یکجا با کارمل و مزدوران دیگر روسها وارد افغانستان گردیده و بسمت ریاست خاد برگزیده شده است .

او در دوران کار خود در ریاست خاد که بعداً به وزارت امنیت دولتی ارتقاء میکند بعدی در قتل و کشتار مردم افغانستان افراط میکند که تنها به امضاء و امر شخص خودش حدود ۹۰ هزار نفر از مردم بیگناه افغانستان دستگیر، زندانی و کشته میشوند (جنگ قدرت ، ۳۶۴). به پاس قدردانی از همین کشتار ها و جنایات و خونخواری های داکتر نجیب است که اداره کاجی بی در شوروی در زمان ریاست اندروپوف برای او مدال طلا اعطا مینماید...."

اگر این قصه تلخ و سرگذشت وحشتناک را دنبال کنیم، مثنوی هفتاد من کاغذ می شود، اما همین چند نقل قول از زبان از خود و بیگانه و افغان و روس و...، به مصابه اندکی از بسیار، برای افغانهای اصیل کافی است و این درد جانسوز را تا عمق استخوانهای خویش احساس کرده و میکنند هنوز و هنوز اشکهای مادران مقاوم افغان خشک نشده و هنوز آه سحرگاه و ورد شبانه تمام مردم مظلوم افغانستان در حق این تخم حرام کارگر نیفتاده است، ورنه دود از دماغ شان بدر میکند، در هر کجا باشند. مهم نیست که احساس میکنند یا خود را به نادانی مادرزادی خود سپرده، سر زیر انداخته و جفنگ گوئی میکنند.

"... براساس اعلام بانك جهانی خسارات وارده بر افغانستان در اثر تجاوز شوروی، ۲۴۰ میلیارد دالر تخمین زده شده است و بر اثر جنگ بیش از سه میلیون افغان کشته، مصدوم و معلول شدند و ۱۲ میلیون حلقه ماین در اراضی این آشور کاشته شد. نقشه اراضی ماین گذاری شده در اختیار روسها است و تحویل این کشور نشده است . براساس ارقام موجود، از ۱۲۰ هزار سرباز شوروی در افغانستان ۱۴ هزار و ۴۵۳ نفر کشته شدند که ۱۳ هزار و ۸۳۳ نفر نظامی، بقیه افسران اطلاعاتی، کارمندان وزارت داخله، راهنمایان و مشاوران بودند . همچنین ۴۹ هزار و ۹۸۳ نفر زخمی شدند که از این تعداد شش هزار و ۶۶۹ نفر آنان معلول و ۳۳۰ نفر هم مفقود الاثر هستند. سرانجام اردوی سرخ روسی با از دست دادن ۱۰۳ طیاره بمب افکن شکاری و حمل و نقل، ۳۱۷ هلی کوپتر جنگی، ۱۴۷ دستگاه تانک، یک هزار و ۳۱۴ زرهپوش و ... افغانستان را ترك کردند..."

و در نتیجه تجاوز عریان و وحشتناک روسیه بر افغانستان، "اتحاد جماهیر اشتراکیه سوسیالیسی شوروی"، پارچه پارچه گردیده و سقوط نموده و از هم فرو می پاشید.

"... در روز ۲۱ دسمبر سال ۱۹۹۱ میلادی نمایندگان ۱۱ جمهوری شوروی در شهر آلماتی در قزاقستان، مرگ اتحاد جماهیر شوروی را قبل از این که ۷۰ ساله شود، اعلام می کنند. پس از مرگ شوروی، فقط باید میراث لنین محو می شد. که این کار در جریان چند ماه بعد انجام شد. در شهر لنینگراد، پایتخت سابق تزارهای روسیه، مردم در يك همه پرسی خواهان تغییر نام شهر می شوند. لنینگراد بار دیگر نام اصلی خود «سنت - پترزبورگ» که ریشه آلمانی داشت را باز می یابد..."

و اما چند بی وجدان و شرف باخته و زبردارگریختگی خلقی - پرچمی که بر دامن غرب غنوده اند و نان را به نرخ روز زهرمار میکنند، هنوز هم در خواب خرسی فرورفته اند و هرگز نمی خواهند بیدار شوند، که البته بیدار شدن و خواب ماندن شان هم هیچ تفاوتی برای مردم افغانستان ندارد. بگذار در همان خواب غفلت بمیرند. حق همیشه پیروز است و باطل نابود شدنی.